

بررسی مفهوم Territoriality و تحول آن از دیدگاه جغرافیای سیاسی

دکتر دره میرحیدر، استاد جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران*

شماره مقاله: ۱

چکیده

یکی از فعالیت‌های مهم و بنیادین دانشگاهی در هر رشته ارائه تعریف درست از مفاهیم کلیدی آن رشته است. در مورد اصطلاحاتی که از زبان‌های بیگانه وارد ادبیات زبان فارسی می‌شوند این امر از اهمیت ویژه برخوردار است.

یکی از اصطلاحاتی که در سال‌های اخیر کاربرد فزاینده‌ای در جغرافیای سیاسی پیدا کرده ولی در ادبیات فارسی به آن توجه کافی نشده است و در نتیجه از آن بدفهمی می‌شود واژه Territoriality است. هدف اصلی این مطالعه در درجه اول ارائه یک تعریف منسجم و دقیق از این واژه از طریق ردیابی اصلیت و سیر تحول آن در جغرافیای سیاسی با استفاده از آخرین نظرات ارائه شده توسط صاحب‌نظران این رشته است، و سپس انتخاب یک واژه معادل در زبان فارسی به گونه‌ای که گویای آن مفهوم باشد. **واژگان کلیدی:** قلمرو سازی انسان- بوم پایی حیوانی- اتولوژی- تعلق سرزمینی

* Email: dheidar@ut.ac.ir

طرح مساله :

یکی از فعالیت‌های مهم و بنیادین دانشگاهی در هر رشته ارائه تعریف و توصیف صحیح و شفاف از مفاهیم کلیدی آن رشته توسط صاحب‌نظران است. در مورد اصطلاحاتی که از زبان‌های بیگانه وارد ادبیات هر رشته به زبان فارسی می‌شوند نه تنها تعریف درست مفهوم بلکه معادل سازی واژه مناسب با آن تعریف به زبان فارسی به گونه ای که گویای آن مفهوم باشد از اهمیتی ویژه برخوردار است. این فعالیت به ظاهر ساده در عمل ممکن است با مشکلات بسیاری روبرو شود، به این صورت که برخی مفاهیم و اصطلاحات مختص یک رشته نبوده و در رشته های مختلف با معانی و برداشت های مختلف به کار برده می‌شوند که در نتیجه نیاز به معادل سازی‌های متفاوت دارند. از سوی دیگر، برخی مفاهیم همیشه با یک معنا و تعریف پایدار نمی‌مانند و با گذشت زمان تحت تاثیر عوامل مکان، ایدئولوژی و تکنولوژی متحول می‌شوند که در نتیجه در هر دوره متناسب با تحولات باید تعریف و تفسیر جدیدی از آنها به عمل آید.

یکی از مفاهیمی که ابتدا در حوزه‌های مطالعاتی دو رشته^۱ اتولوژی و روانشناسی مطرح شد و سپس در دهه‌های بعد مورد توجه جغرافی‌دانان قرار گرفت مفهوم Territoriality است. تا قبل از سال ۱۹۶۵ میلادی در ادبیات جغرافیای سیاسی موجود هیچ اشاره ای به این مفهوم نشده بود و در فرهنگ‌های تخصصی جغرافیایی به زبان انگلیسی هم مدخلی با این عنوان وجود نداشت. در فرهنگ عمومی وبستر برای اولین بار در سال ۱۹۸۰ دو تعریف از این واژه ارائه شده بود:

۱- وابستگی مستمر به سرزمین خاص

۲- الگوی رفتاری حیوان نر در ارتباط با دفاع از بوم خود (دائرة المعارف وبستر: ۲۳۶)

با توجه به تعریف‌های ارائه شده واژه های فارسی تعلق سرزمینی و مرز و بوم‌گرایی برای تعریف اول و واژه بوم‌پایی برای تعریف دوم مناسب تشخیص داده شده بود (واژه‌های فارسی از نگارنده که در جزوه درسی کارشناسی ارشد دانشگاه‌ها در سال ۱۳۶۹ ه.ش. آمده است).

بررسی کتاب‌های جغرافیای سیاسی به زبان فارسی که تا اواسط دهه ۱۳۷۰ ه.ش. در ایران منتشر شدند هم نشان می‌دهد که در هیچ‌کدام بحثی درباره این مفهوم به عمل نیامده است. در کتاب جغرافیا: ترکیبی نو (نوشته پتر هاگت، ۱۹۷۲ م) که توسط شاپور گودرزی‌نژاد در سال ۱۳۷۵ ه.ش. به فارسی برگردانده شده بود در برابر Territoriality واژه قلمروگرایی آورده شده است. در فرهنگ علوم انسانی داریوش آشوری نیز برای اولین بار مدخلی به این واژه اختصاص داده شده است و واژه های قلمرویت و سرزمینیت برای انسان و قلمروداری برای حیوان به کار برده شده است. در کتاب درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی (تالیف ریچارد مویر، ۱۹۹۷ میلادی ترجمه میرحیدر و صفوی) قلمروخواهی برای این مفهوم به کار برده شده است. در کتاب جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی (تالیف دکتر پیروز مجتهدزاده، ۱۳۸۱) نیز بحثی راجع به این موضوع صورت نگرفته است.

در حین تدریس درس مفاهیم جغرافیای سیاسی در دوره کارشناسی ارشد در دانشگاه تهران با مطالعه و تعمق بیشتر درباره این مفهوم و مقایسه میان تعاریف ارائه شده توسط صاحب‌نظران غربی در کتاب‌ها و فرهنگ‌های جدید جغرافیای انسانی به تدریج درباره درستی‌گزینش این واژه‌ها در برابر اصطلاح انگلیسی Territoriality برای نگارنده این سطور تردید ایجاد شد و این احساس شک زمانی قوت گرفت که متوجه شد نه تنها میان کاربران این واژه هماهنگی از نظر تعریف وجود ندارد بلکه مفهوم نسبت به اصلیت خود در حوزه مطالعات اتولوژی در جغرافیای سیاسی متحول

شده است. با این مقدمات انجام یک طرح مطالعاتی با هدف روشن کردن چیستی مفهوم از دید جغرافی‌دانان سیاسی و در نهایت ارائه یک واژه مناسب به زبان فارسی ضروری به نظر رسید.

هدف مطالعه: هدف اصلی این مطالعه ارائه یک تعریف منسجم و دقیق از مفهوم Territoriality و انتخاب یک واژه مناسب به زبان فارسی از طریق ردیابی اصلیت واژه و سیر تحول آن در جغرافیای سیاسی و بر اساس آخرین نظریه‌های ارائه شده توسط صاحب‌نظران این رشته با گرایش‌های مختلف فکری- فلسفی می باشد.

پیشینه مفهوم: واژه Territoriality برای اولین بار در سال ۱۹۲۰ توسط اتولوژیست‌ها (اتولوژی رشته ای است که به مطالعه رفتار حیوانات در محیط طبیعی آنها می‌پردازد) مورد بررسی و توصیف دقیق قرار گرفت (گلستر و دوبلی، ۱۹۶۷: ۱۰). در بررسی رفتار برخی حیوانات به ویژه میمون‌ها و برخی پرندگان (سینه سرخ‌ها)، گربه‌ها و ماهی‌ها مشخص شد که آنها نسبت به حفظ فضایی که در آن به سر می برند حساسیت دارند و از آن در مقابل تهاجم افراد دیگر متهورانه دفاع می‌کنند. آنها برای انجام فعالیت‌هایشان (تغذیه، توالد و تناسل و لانه‌سازی) محدوده بوم خود را با شیوه‌های مختلف علامت‌گذاری می‌کنند. مثلاً میمون‌ها با جیغ کشیدن، نقاط استراتژیک مرزهای قلمرو خود را مشخص می‌کنند و یا سینه سرخ‌ها با صدائی بلند بر روی شاخه‌های کوچکی که در فواصل معین، محدوده آشیانه آنها را مشخص می‌کنند آواز می‌خوانند. به عقیده اتولوژیست‌ها این رفتار چیزی بیش از یک رسم و یا ابراز وجود است و بیانگر ادعای حقوق انحصاری جانور در بوم خود در مقابل رقبای بالقوه از همان گونه جانوری است. با توجه به این تعریف برخی جانوران قادرند بوم خود را تشخیص دهند، آن را مرزبندی کنند و از مرزهای خود در مقابل تهاجم بیگانگان دفاع کنند. در این صورت کاربرد واژه بوم‌پایی حیوانی در برابر واژه انگلیسی Animal Territoriality موجه به نظر می‌رسد.

با توجه به نظر و یافته‌های اتولوژیست‌ها برخی سیاستمداران سعی کردند اندیشه‌هایی درباره^۱ درک رفتار سیاسی انسان ارائه دهند. رابرت آردری^۱ نویسنده^۲ راست‌گرا از جمله^۳ این افراد است که در سال ۱۹۶۶ کتابی تحت عنوان «الزام سرزمینی»^۲ انتشار داد که مورد توجه برخی جغرافی‌دانان سیاسی قرار گرفت.

به نظر آردری « قلمرو عرصه‌ای از فضا است مشتمل بر خاک ، آب و هوا که یک حیوان یا جمعی از حیوانات از آن به عنوان منطقه^۴ انحصاری خود دفاع می‌کنند» (گلشنر و دوبلی، ۱۹۶۷: ۱۰). پس از ارائه^۵ این تعریف آردری نتیجه می‌گیرد که انسان‌ها هم مثل حیوانات به طور غریزی خواهان تصرف و دفاع از چنین فضائی هستند و ماهیت سرزمین‌گرایی انسان ژنتیکی و غیر قابل زدودن است.

آردری با این مقایسه در عین حال سعی دارد تبار انسانی را با نوعی میمون هم‌نوع‌خوار یکی دانسته و بشر را ضرورتاً متخاصم و خشونت طلب معرفی کند و این‌که انسان تحت نفوذ غریزه‌ای است که در صدد اعمال نظارت انحصاری بر فضا است (مویر، ۱۹۷۹: ۱۴).

با توجه به این برداشت آردری انسان را موجودی قلمروخواه معرفی کرده و اعمال سلطه بر یک منطقه^۶ جغرافیایی را از غرایزی که باید ارضا شود به حساب می‌آورد.

اگر تعاریف اتولوژیست‌ها را که مبنای تعریف آردری است قبول داشته باشیم کاربرد دو واژه قلمروخواهی و سرزمین‌گرایی و یا قلمروگرایی منطقی به نظر می‌رسد.

واژه^۷ Territoriality در ادبیات جغرافیای سیاسی

^۱ - Ardrey, Robert

^۲ Territorial Imperative

این واژه اولین بار در سال ۱۹۶۷ (یک سال پس از انتشار کتاب آردری) توسط گلسنر و دوبلی در کتاب «جغرافیای سیاسی نظام یافته» به کار برده و یک فصل کامل به بررسی آن اختصاص داده شد. در این کتاب ضمن اشاره به نظریه افراطی آردری آمده: اگر ما مفهوم Territoriality را به مثابه یک الگوی رفتاری تعریف کنیم که توسط آن فضای حیاتی به قلمروهای کم و بیش مشخص تقسیم می شود و یا فضاهائی که مرزهای آنها توسط اشغال کنندگان آن فضاها حفظ می شوند، در این صورت ما با پدیده ای روبرو هستیم که سالهاست مورد شناسائی و مطالعه جغرافیدانان سیاسی قرار گرفته است. چون هر یک از این قلمروها پس از گذشت زمان شخصیت خاص خود را پیدا می کنند و این همان چیزی است که ژان گوتمن آنرا ایکونوگرافی می نامد و راتزل- کیلن و هاوس هوفر هم با عنوان کردن حکومت (کشور) به مثابه یک موجود زنده در جریان تعریف شکلی از Territoriality قرار گرفتند. هارتشورن و جونز نیز در این راستا معتقد بودند که کشور را باید به مثابه موجودیتی دید که شخصیت و خصوصیات آن در نهایت با رفتار افرادی که آن را شکل می دهند گره خورده است (گلسنر: ۱۱). اما گلسنر اندیشه آردری را مورد انتقاد قرار داده و می نویسد «ما نمی توانیم رفتار گروهی را از طریق بررسی رفتار تک تک افراد استنتاج کنیم و اینکه رفتار انسان را کاملاً با رفتار حیوان مقایسه کنیم جای سوال دارد. و بالاخره این که گرچه ممکن است آردری کاملاً اشتباه نکرده باشد ولی در تعمیم سازی چنین موردی باید خیلی محتاطانه عمل کرد» (گلسنر. همان).

در سال ۱۹۷۱ م. ادوارد سوگا در مقاله تحقیقی خود تحت عنوان سازمان سیاسی فضا (ادوارد سوگا، ترجمه میرحیدر: ۲۵) از Territoriality به عنوان یک مفهوم اساسی در جغرافیای سیاسی یاد کرده آن را یک پدیده رفتاری می داند که در ارتباط تنگاتنگ با سازماندهی فضا به صورت مناطق نفوذ و یا محدوده های مشخص سرزمینی قرار دارد. به نظر وی از پیامدهای آشکار

جغرافیایی این مفهوم بروز یک الگوی قابل تشخیص تعامل فضایی است. بدین معنی که برخی فعالیت‌ها در یک منطقه معین به طور انحصاری صورت می‌گیرند به‌طوری که از ورود افراد غیر به آن محدوده جلوگیری می‌شود.

سوجا در پاسخ به این پرسش که آیا Human Territoriality غریزی یا اکتسابی است و یا اینکه آیا انسان ضرورتاً مثل حیوان تهاجمی عمل می‌کند؛ می‌نویسد: «فقط زمانی که جامعه انسانی از نظر جمعیت و پیچیدگی شروع به رشد کرد این مفهوم به مثابه یک پدیده رفتاری قدرتمند و سازمان‌دهنده جلوه‌گر شد ولی باید آن را یک پدیده فرهنگی و نمادین دانست که با Territoriality بدوی که به انسان‌های اولیه و حیوانات تعلق دارد متفاوت است. بنابراین گرچه Cultural Territoriality منشأ خود را از انسان نخستین دارد ولی با ظهور حکومت است که این مفهوم اهمیت خاص یافته و احتمالاً بیشترین شکوفایی خود را بعنوان یک اصل سازمان‌دهنده برای جامعه در حکومت ملت پایه امروزی پیدا می‌کند» (سوجا، ۱۹۷۱: ۳۰). از سوی دیگر، تورستون مالمبرگ^۳ زیست‌شناس سوئدی و جغرافی‌دان معتقد است که Territoriality در انسانها ذاتی است و معتقد است که این پدیده در انواع بشر به حد نهایی خود می‌رسد. وی ضمن اینکه نظرات سوجا را می‌پذیرد ولی دیدگاه جدیدی را ارائه می‌دهد مبنی بر اینکه جلوگیری نکردن از رشد جمعیت انسان خطرات جدی برای نوع بشر دارد بنابراین کشورها باید برای دستیابی به منابع، موقعیت‌های استراتژیک و یا فضاهاى حیاتی با یکدیگر وارد جنگ شوند (گلسنر و دوبلی: ۱۴).

در همین سال‌های اولیه دهه ۱۹۷۰ میلادی کتاب بسیار جالب پیتر هاگت جغرافی‌دان انگلیسی تحت عنوان جغرافیا: ترکیبی نو (چاپ اول ۱۹۷۲ م) منتشر شد که ویراسته سوم آن توسط مرحوم دکتر گودرزی نژاد به فارسی برگردانده شد (تهران، ۱۳۷۵، جلد دوم). در چاپ دوم انگلیسی

³ -Torston Malmberg

با عنوان قلمرو و مرزها و در ویراسته^۲ سوم با عنوان قلمرو و مشاجره مفهوم Territoriality در مورد حیوان و انسان و تفاوت میان آنها به بحث گذاشته شده است. به نظر وی انسان از نظر زیستی یک نوع حیوان است و همانند حیوانات برای ساماندهی قلمرو خود نیاز به ایجاد مرز دارد. بنابراین باید به یافته‌های علم اتولوژی و روانشناسی توجه کرد. از پیامدهای مهم بوم پایی حیوانات کنترل جمعیت و انتخاب طبیعی تکثیر است. اما میان قلمروهای انسانی و حیوانی باید تفاوت گذاشت که مهمترین آن دوام نسبی مرزهای سیاسی و کیفیت علمی و اصولی‌سازی مشخص قلمروهای انسانی است که نمی‌توان آنها را با قلمرو حیوانی قابل قیاس دانست (جغرافیا ترکیبی نو، جلد دوم: ۳۶۱).

ریچارد مویر در کتاب سال ۱۹۷۵ میلادی خود با عنوان «جغرافیای سیاسی نوین» که برای اولین بار با دیدگاه فضایی و با روش کمی به رشته^۳ تحریر درآمده بود در بخش مربوط به سرزمین (Territory) تحت تاثیر نوشته‌های جغرافی‌دانان قبل از وی میان قلمرو حیوانی و کشور قیاس برقرار کرده می‌نویسد: در قلمرو حیوانی فضای اطراف آشیانه^۴ حیوان توسط مرزهایی محدود می‌شود که به شیوه‌های مختلف از آنها توسط حیوانات از همان نوع محافظت می‌شود. چنین وضعیتی را می‌توان در مورد پایتخت که محل استقرار دولت است و فضای اطراف آن و مرزهایی که توسط مرزبانان و پاسگاه‌های مرزی به منظور جلوگیری از هجوم بیگانگان پاسداری می‌شود مشاهده نمود (نقل به مضمون) (مویر، ۱۹۷۵: ۱۶).

از مطالبی که در صفحات بالا آمد می‌توان به این نتیجه رسید که طی ده سال از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ میلادی جغرافی‌دانان انسانی به طور کلی و جغرافی‌دانان سیاسی به طور اخص در تعریف مفهوم Territoriality عمده‌تاً تحت تاثیر تعریف روانشناسان و اتولوژیست‌ها بوده‌اند و از آن به عنوان یک پدیده^۵ رفتاری و ذاتی در انسان یاد کرده‌اند که از تمایل انسان به اعمال کنترل انحصاری

بر بخشی از فضا نشأت گرفته است. آنها معتقدند که این رفتار بازتاب نیاز انسانها به ادامه بقا است که مشابه آنرا می‌توان در میان حیوانات زمانی که از بوم خود دفاع می‌کنند و نسبت به ورود دیگران به قلمرو خود از خود خشونت نشان می‌دهند مشاهده نمود.

نظریات جدید درباره مفهوم Human Territoriality

از اواخر دهه ۱۹۸۰ در ارائه مفهوم Human Territoriality یک تحول مهم صورت گرفت. بدین شکل که صاحب‌نظران انسان گرا، غریزی بودن این پدیده در انسان را به کلی مردود شناخته و آنرا اکتسابی دانستند و برخی دیگر با نادیده گرفتن بحث غریزی بودن یا نبودن تعریفی ارائه دادند که عاملیت انسان کاملاً در آن ملحوظ شده است.

اولین تعریف از این نوع توسط رابرت ساک در سال ۱۹۸۶ ارائه شد که در تغییر دیدگاه جغرافی‌دانان دهه ۱۹۹۰ موثر افتاد. تعریفی که ساک از این مفهوم ارائه می‌دهد چنین است: «کوشش یک فرد یا یک گروه برای تاثیرگذاری، نفوذ و یا کنترل مردم، پدیده‌ها و روابط از طریق تحدید حدود و نظارت بر یک منطقه جغرافیایی» (مویر، ۱۳۷۰: ۱۷). با توجه به این تعریف می‌توان گفت که انسان چه به طور فردی و یا به صورت گروهی سعی در ایجاد قلمرو دارد. قلمرو یعنی بخشی از زمین (خاک، آب و هوا) که در آن حقوق مالکیت اعمال و به طریقی محدود و مرزبندی می‌شود.

در جغرافیای سیاسی سه مفهوم سرزمین، مرز و حاکمیت برای شکل دهی به قلمرو، رابطه تنگاتنگ دارند. در اصطلاح عام حقوق مالکیت به یک عرصه هم قابل اعمال است. در مالکیت رسمی که حقوق مالک از نظر قانونی تقویت و تنفیذ می‌شود وضع به این صورت است که مالک یک منزل قانوناً عرصه‌ای می‌خرد و خانه‌اش را در آن بنا می‌کند و دیوارهای خانه حکم مرز را برای آن ملک دارد. شاید بتوان گفت که یک حکومت هم قانوناً مالک سرزمین خود

است (حاکمیت) و اصطلاح مرز در جغرافیای سیاسی برای بیان حدود قلمرو حکومت به کار می‌رود. ولی گاهی مالکیت ناپایدار است و چه بسا قلمروها به علت نمایش قدرت در مرزها متزلزل هستند. در سال‌های دهه^۴ ۱۹۹۰ نظریات دیگری ارائه شد که همگی در تحکیم نظریه^۴ رابرت ساک بودند.

دیوید اسمیت Human Territoriality را بیشتر وابسته به حوزه^۴ امکانات می‌داند تا حوزه^۴ روانشناسی. وی معتقد است که این پدیده خصیصه غریزی انسانی نیست بلکه یک ساخته اجتماعی است و این مفهوم و گونه‌های مختلف ابراز آنرا باید به عنوان وسیله‌ای برای نیل به یک هدف مشخص نظیر ادامه^۴ بقاء، سلطه سیاسی و یا بیگانه ستیزی انسان دانست. بنابراین این مفهوم ظریفتر از بیان یک ضرورت سرزمینی است که با رفتارهای حیوانات مقایسه شود (مویر، ۱۹۷۱: ۱۷). در همین زمان پتر اسلو^۴ انسان‌گرا در کتاب «جغرافیا و قدرت سیاسی» (۱۹۹۰) با بررسی سوابق روانشناختی و فلسفی Human Territoriality درباره^۴ پافشاری و ستیزه‌جویی انسان به این نتیجه می‌رسد که علل ستیزه‌جویی را بیشتر باید میان گروه‌ها پیدا کرد تا میان افراد به ویژه هنگامی که این گروه‌ها خود را به عنوان یک ملت، یک کشور و یا یک نژاد تلقی می‌کنند. وی سوالاتی را که درباره^۴ مبنای بیولوژیک Human Territoriality مطرح می‌شود بی‌حاصل می‌داند و اشاره می‌کند که قیاس میان قلمروهای حیوان و املاک انسان کارساز نیست. زیرا یک قلمرو حیوانی به حقوق انتزاعی مالکیت، فروش و معاوضه^۴ ملک بدون تصرف ربطی ندارد. اما دلیل مهم دیگری نیز وجود دارد و آن این است که رابطه^۴ انسان با سرزمین یک رابطه^۴ دو جانبه است. مردم نه تنها خود را صاحب قطعه‌ای زمین می‌دانند بلکه احساس می‌کنند که به آن سرزمین تعلق دارند و برای حفظ آن

^۴ - peter slowe

جان فشانی می‌کنند (مویر: ۲۰). و بالاخره رونالد جانستون^۵ در فرهنگ علوم انسانی خود (۱۹۹۶م) مفهوم Human Territoriality را یک «استراتژی می‌داند که توسط آن افراد و یا گروهها به اعمال نظارت انحصاری بر بخشی مشخص و محدود شده از فضا می‌پردازند» وی گستره^۶ این قلمروها را از حریم شخصی تا تقسیم جهان به واحدهای حکومت‌های ملت پایه تعمیم می‌دهد (رونالد جانستون، ۱۹۹۶: ۶۲۰).

نتیجه گیری

با مروری که بر نظرات برخی از صاحب‌نظران در حوزه‌های مختلف اتولوژی، زیست‌شناسی، روانشناسی، مردم‌شناسی و جغرافیا طی چهل سال گذشته درباره^۷ Territoriality صورت گرفت می‌توان به این نتیجه رسید که جغرافی‌دانان و بویژه جغرافی‌دانان سیاسی در دهه‌های اخیر با دیدی نو به این مفهوم نگریسته‌اند و تعریفی هم که از آن ارائه داده‌اند حاکی از اکتسابی بودن این امر در انسان است و بنابر فرهنگ از فردی به فرد دیگر تغییر می‌کند. امر غریزی بودن پدیده Territoriality در حیوانات نیز جای سوال دارد، چون تجربه نشان داده است که این رفتار فقط از برخی حیوانات مشاهده شده است و بسیاری از حیوانات مهاجر دلبستگی خاصی نسبت به یک محیط معین نشان نمی‌دهند. در مورد انسان هم به درستی استدلال می‌شود که اگر قرار بود این پدیده^۸ رفتاری ذاتی باشد پس موجودیت جوامع بدوی را که هنوز در شرایط شکار و گردآوری در گوشه و کنار جهان به سر می‌برند را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

با توجه به توضیحات فوق و به ویژه این که چگونگی سازماندهی فضا یکی از موضوعات اساسی مورد بحث در جغرافیای سیاسی است و نقشه^۹ سیاسی جهان نمایانگر تلاش گروه‌های

⁵ -Ronald Johnston

انسانی برای تقسیم جهان به محدوده‌های مشخص در مقیاس‌های مختلف جغرافیایی است به نظر می‌رسد که واژه قلمروسازی بهترین معادل برای مفهوم Territoriality باشد هر چند ظاهر کلمه از نظر زبان‌شناسی چنین معنایی را نمی‌رساند. قلمروسازی انسان را می‌توان به صورت زیر تعریف نمود :

تلاش انسان چه به صورت فردی و یا جمعی برای اعمال نظارت انحصاری بر بخش مشخصی از فضا (یا سرزمین).

در این تعریف سه جزء اصلی عبارتند از: سرزمین یا یک مکان جغرافیایی، مرز برای مشخص کردن محدوده مکانی- فضایی و حاکمیت یا مالکیت توسط انسان. این تعریف کلی دربرگیرنده گستره وسیعی از فضاهاست. از فضا‌هایی که توسط مرزهای پیچیده و تودرتو درون کشورها برای اهداف گوناگون از هم متمایز می‌شوند، تا فضای حکومتی یا حکومت‌های ملت پایه و بالاخره فضای جهانی که در برگیرنده سیاره زمین است. قلمروسازی یک فرآیند هدفمند است و اهداف مختلفی را مثل اقتصادی، امنیتی، هویتی، انگیزشی و یا حتی عاطفی ممکن است دنبال نماید و به همین دلیل آنرا یک استراتژی انسانی تلقی می‌کنند. با توجه به استدلال فوق واژه‌های قلمروگرایی، قلمروخواهی، سرزمین‌گرایی و بوم‌پایی برای کاربرد Human Territoriality مردود اعلام می‌شوند هرچند استفاده از این واژه‌ها در مورد حیوانات اشکالی ندارد.

منابع فارسی

۱. آشوری، داریوش (۱۳۷۴)، فرهنگ علوم انسانی، تهران: نشر مرکز.
۲. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: انتشارات سمت.
۳. مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمهٔ دره میرحیدر با همکاری سید یحیی صفوی، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۴. هاگت، پیتر (۱۳۷۵)، جغرافیا: ترکیبی نو، ترجمهٔ شاپور گودرزی نژاد، جلد دوم، تهران: انتشارات سمت.

منابع انگلیسی

1. Blij and Muller (1997), Geography: Realms, Regions and Concepts, New York: John Willey, Glossary.
2. Glassner, M.I. and de Blij (1989), systematic political Geography; Fourth edition, New York: John Wiley and Sons.
3. Gove, P. B. (1981), Webster's Third New International Dictionary, Merriam Webster Inc. publishers, Springfield, Massachusetts, USA.
4. Johnston, R. j. (1996), Editor, The Dictionary of Human Geography, Third Edition, U.S.A: Blackwell Publishers Ltd.
5. Karwoski, T. J. and Dickerson, J. E. (2003), Introduction to Geography, Anne Arundel Community College (A.A.C.C), taken from Internet.
6. Mayhew, S. (2004), Oxford Dictionary of Geography; Oxford University Press. P. 489.
7. Muir, R. (1975), Modern Political Geography, London: The Macmillan Press Ltd. Pp. 15-19.
8. Pacione, M. (2001), Urban Geography: A Global Perspective, Routledge, Glossary.
9. Sack, R. D. (1986), Human Territoriality, New York: Cambridge University Press.
10. Soja, E. W. (1971), the Political Organization of Space, Association of American Geographers, Washington, D. C.
11. Taylor, P. J. and Collin Flint (2000), Political Geography, Fourth Edition, UK: Prentice Hall.